

بخش دوم داستان سلطان محمود در بیان خصوصیات شخص شاهد.

حال از میان تمامی این انسان‌ها که سلطان را ملاقات می‌کنند اما او را نمی‌شناسند، حضرت مولانا از انسانی می‌گوید که در شب قیروان، در شب جسم، سلطان را می‌شناسد و به دیگر دزدان هم از حضور شاه اطلاع می‌دهد، می‌گوید این شاه، شاهی است که همواره با ماست، همواره فعل ما را می‌بیند و سر ما را می‌شنود.

گفت: وَ هُوَ مَعَكُمْ این شاه بود
فعل ما می‌دید و سرمان می‌شنود
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۵۷

گفتن این عارف و حرف زدند از روی شهوت سخن گفتن نیست، بلکه زکات روی خوب را دادن از معرفت و آگاهی است و تکلیفی که خداوند بر دوش او گذاشته.

عارف شه بود چشمش لاجرم
برگشاد از معرفت، لب با چشم
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۵۶
-چشم: خویشان و کسان، همدستان و رفیقان

او می‌خواهد امت خود را نیز نجات بخشد. می‌گوید: ای کاش قوم من هم می‌دانستند.

می‌زنم نعره در این روضه و عیون
خلق را یا لیت قومی یعلمون
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۱۶
-روضه: گلشن، بوستان
-عیون: جمع عین به معنی چشمه

و این گونه شب او با شب دیگر دزدان که فقط مشغول زیاد کردن همانیدگی‌ها هستند، متفاوت می‌شود. او شب قدر خویش را درمی‌یابد. او در این شب جسم، مشغول نظر بازی با سلطان می‌شود، با روی ماه او عشق بازی می‌کند. می‌گوید:

چشم من ره برد شب شه را شناخت
جمله شب با روی ماهش عشق باخت
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۵۸

می‌گوید همانیدگی‌ها در فضای باز درونم شناسایی می‌شود، چراکه چشمان من مانند چشمان حضرت محمد مازاغ است، یعنی روی همانیدگی‌ها و اتفاقات نمی‌لغزد و همواره مشغول عشق بازی با روی سلطان است.

زان محمد شافع هر داغ بود
که ز جز حق چشم او مازاغ بود
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۶۱

و بدین خاطر از ارتعاش این عشق و این اتصال می‌توانم شما را نیز سود برسانم؛ به شما آگاهی دهم تا شما نیز از این خاصیت خود استفاده کنید. همانیدگی‌های خود را شناسایی کنید و آن‌ها را بیندازید تا چشمان شما از نور این فضای گشوده روشن شود و حقایق را ببینید. تا شما هم مانند من در شب دنیا که پرده همانیدگی‌ها مانع دید شما شده، ناظر حق شوید، چشمانتان نلغزد و همواره بر او توکل کنید.

در شب دنیا که محجوب است شید
ناظر حق بود و زو بودش امید
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۶۲
-شید: خورشید

از آلم نَشْرَح دو چشمش سرمه یافت
دید آنچه جبرئیل آن برنتافت
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۶۳

عارف ادامه می‌دهد و می‌گوید اگر می‌خواهی تو هم مانند من شاه را در هر لباس شناسی و در شب دنیا با روی ماهش عشق‌بازی کنی، باید پذیری که در ذهن با بریدن از اصل خود فقیر و مسکین شده‌ای، یتیم هستی، پس باید فضا را بگشایی، تسلیم شوی تا حضرت حق چشمانت را عدم‌بین کند و تنها در این صورت است که جوهر اصلی تو، این که تاج کرمنا بر سر و طوق اعطینا در بر داری آشکار شود.

مر یتیمی را که سر مه حق کشد
گردد او در یتیم با رشد
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۶۴
-رشد: هدایت

عارف می‌گوید تنها در این حالت است که می‌توانی بر نور تقلبی همانندگی‌ها غلبه پیدا کنی، چرا که نور این فضای گشوده‌شده شفیع تو می‌شود، میل و کشش همانندگی‌ها را در جان تو سرد می‌کند.

نور او بر درها غالب شود
آنچنان مطلوب را طالب شود
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۶۵
-در: مروارید

در دلش خورشید چون نوری نشاند
پیشش اختر را مقادیری نماند
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۵
-اختر: ستاره

می‌گوید دیده معیوب و غرض‌بین تو فقط در این فضای گشوده‌شده شفا می‌یابد و خداوند یا قاضی، فقط به سخنان انسان ناظر، انسان شاهد، انسانی که سر و راز زندگی را دانسته و دیدش از هر همانندگی پاک شده و بی‌غرض می‌بیند، گوش می‌دهد، نه به حرف انسان من‌ذهنی که مدعی است و همواره با چشم غرض، چشم آلوده به همانندگی‌ها می‌بیند.

گر هزاران مدعی سر بر زند
گوش، قاضی جانب شاهد کند
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۶۸

قاضیان را در حکومت این فن است
شاهد ایشان دو چشم روشن است
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۶۹

گفت شاهد زان به جای دیده است
کو به دیده بی‌غرض سر دیده است
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۰

و به همین دلیل انسان من‌ذهنی همواره با داشتن این دید، اسیر قضا و اتفاقات است تا بالاخره چشم غرض‌بین خود را از غرض و مرض همانندگی‌ها پاک کند، از قضاوت خوب و بد کردن بیرون بیاید، اما شاهد بر قضا حاکم شده و خداوند دستورات قضا را مطابق خواست او پیش می‌برد.

شاهد همان انسان ناظری است که با پرهیز از آوردن چیزها به مرکزش، زاهد شده و به مقصود خویش دست یافته، مقامات بندگی را مرحله به مرحله پیش رفته و امیر قضا و کن‌فکان، اسیر او شده‌است.

یعنی اتفاقات مطابق خواست او می‌افتد، چرا که در فضای گشوده خواست انسان شاهد با خواست و اراده خداوند یکی است و چنین انسانی که همواره تسلیم است و در مقام رضا به سر می‌برد، همواره شاد است و در شادی بی‌سبب.

شد اسیر آن قضا میر قضا
شاد باش ای چشم تیز مرتضی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۸۶

عارف به سخنان خود ادامه می‌دهد و می‌گوید خداوند از تو فقط همین را می‌خواهد که هر لحظه مواظب باشی، پاسبان هشیاری خویش شوی، از این که چیزها را به مرکزت بیاوری، پرهیز کنی.

حق همی خواهد که تو زاهد شوی
تا غرض بگذاری و شاهد شوی **آن خوانده می‌شود**
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۲

می‌گوید اگر همانندگی‌ای به مرکزت راه یافت، در این صورت کور و کر می‌شوی، عیب همانندگی‌ها مانع دید تو می‌شود و نمی‌توانی ضرر و زیان آن همانندگی را ببینی و این‌گونه با دست خود، خودت را به هلاکت می‌اندازی.
قرآن کریم، سوره بقره، بخشی از آیه ۱۹۵

-وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ...

...با دستان خود، خود را به هلاکت نیفکنید.

و می‌گوید خداوند حال که توانستم در شب این دنیا تو را ببینم، پس لطف خود را در حق من تمام کن، چراکه کمال احسان، در تمام کردن آن است. این راه بی‌نهایت است و تا در این جهان هستم می‌خواهم با تو باشم و در این راه عمیق و عمیق‌تر شوم تا مقامات بندگی را پله‌پله تا وحدت و یکی شدن با تو به‌جا بیاورم.

لطف معروف تو بود آن ای بهی
پس کمالُ البرِّ فی اتمامه
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۹۱

-ای زیبا، این که در شب دنیا تو را می‌بینم، از لطف و احسان تو است. پس کمال احسان در اتمام آن است.

عارف می‌گوید لطف و احسان تو همواره جاری است اما دید ما مشکل پیدا کرده، چشمان ما به‌سوی سبب‌ها لغزیده است، پس تو ای مهربان‌ترین مهربانان، در این لحظه که قیامت است، نور خود را بر ما بتابان، احسان خود را تمام کن و ما را از رسواشوندگان قهار که آبروی ما را در کائنات برده‌اند حفظ کن، چراکه ما به‌عنوان امتداد تو هر لحظه باید در محضر تو حاضر باشیم، ولی حاضر نیستیم.

ای برانا! لا نراهُ روز و شب
چشم‌بند ما شده دید سبب
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۸۹

-ای خدایی که روز و شب ما را می‌بینی و ما تو را نمی‌بینیم، اصولاً سبب‌سازی ذهنی چشممان را بسته‌است.

یا رب اتمِّمْ نُورَنَا فی السَّاهِرَةِ
وانجنا من مَفْضَحَاتِ قَاهِرَةِ
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۹۲

-پروردگارا، در عرصه محشر نور معرفت ما را به کمال رسان و ما را از رسواکنندگان قهار نجات ده.

و خدایا شایسته است که از هر کششی، از هر چیزی که می‌خواهد به مرکزمان راه پیدا کند ما را نجات بخشی، چراکه مشتری ما فقط تو هستی و تویی که همانندگی‌های ناچیز ما را به بهای بهشت دیدار روی خود خریده‌ای، پس همواره ما را در این راه پابرجا و ثابت‌قدم در عنایت جذبه خود نگه دار.

زین کشش‌ها ای خدای رازدان
تو به جذب لطف خودمان ده امان
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۰۴

غالبی بر جاذبان، ای مشتری
شاید از درماندگان را و آخری
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۰۵

والسلام

-با احترام: سرور از شیراز